

خشونت سیاسی راست افراطی در اروپا

مصاحبه جوریس لورنیک سردبیر مجله اینترنتی رُوور (ROAR) با لیز فیکتی

برگردان: پریسا امجدی

در طی دو دهه گذشته، ما شاهد سر برآوردن مجدد احزاب و جنبشهای راست افراطی در سراسر اروپا بوده ایم، از کاندیداتوری ماری لوپن برای ریاست جمهوری فرانسه گرفته تا، پگیدا (PEGIDA) در آلمان، و گروه های شبه نظامی فاشیستی که به شکار مهاجران در مرز اتحادیه اروپا در مجارستان می پردازند. محبوبیت روزافزون این ایدئولوژی های نژادپرستانه، تا حدودی، با افزایش بی ثباتی اقتصادی، اجتماعی و قطب بندی سیاسی ناشی از ریاضت اقتصادی نئولیبرالی اعمال شده توسط بسیاری از دولت های اروپایی قابل توضیح است.

پاندمی کوید-۱۹ با بیدار کردن ابتکارات همبستگی مردمی و تاکید مجدد بر اهمیت حمایت از اقشار آسیب پذیر جامعه و در جهت منافع همگانی، باعث نزدیک شدن مردم به همدیگر شده است. اما، این پاندمی این ظرفیت را هم دارد که با تبدیل کردن مهاجرین، پناهندگان و دیگر اقشار حاشیه ای به سپرهای بلا و رقبای نالایق برای دسترسی به منابع نادر، هر چه بیشتر ما را تکه پاره کند، فردگرایی را دامن بزند، و موجب قطبی شدن جوامع شود.

جوریس لورنیک سردبیر مجله اینترنتی رُوور (ROAR) در گفتگویی خود با لیز فیکتی، مدیر انستیتوی روابط نژادی در لندن و نویسنده کتاب *Europe's Fault Lines: Racism and the Rise of the Right*، به تجربه چند دهه او در زمینه تحقیق در مورد نژاد پرستی و راست افراطی برای توضیح ریشه های عمیق ایده های برتری طلبانه در اروپا، ظهور راست افراطی در اشکال مختلف، نفوذ آنان در درون پلیس و نیروهای نظامی، و ارتباط بین نئولیبرالیسم، اقتدارگرایی و از همه مهمتر بیگانه هراسی، میپردازد.

لیز فیکتی در مقابله با خطر فزاینده "راست"، خواستار فعال شدن جنبش ضد فاشیستی "برای دفاع از پلورالیسم فرهنگی و تاکید بر ارزش های غنی در سنت انسان دوستانه اروپا است."

در دهه گذشته ما شاهد افزایش ترسناک قدرت، گسترش و جذابیت جنبش ها و احزاب راست افراطی بوده ایم. از حملات بریویک در ۲۰۱۱ تا کاندیداتوری لوپن در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۷ فرانسه گرفته تا حمله نژاد پرستانه اخیر در هانوا در آلمان. اما این یک پدیده جدید نیست. شما استدلال کرده اید که نژادپرستی و اقتدار گرایی در اروپا قدمتی طولانی دارد. آیا میتوانید قدری از زمینه تاریخی که به درک ما از اوج گیری راست در سراسر اروپا کمک میکند را ارائه دهید؟

اینجا جا دارد که خاطر نشان کنم که من تاریخدان نیستم، بنابراین آنچه که توضیح میدهم برگرفته از تجربیات شخصی که در طول فعالیت های چند ساله کسب کرده ام، و تحقیقاتم در مورد فاشیسم است.

استعمارگرایی، بخصوص استعمار انگلیس و فرانسه، و همچنین دیکتاتورهای جنوب اروپا، سایه گسترده ای بر تاریخ قاره اروپا انداخته اند. به همین دلیل گذشته تاریک اروپا را نمی شود فقط به توضیح سیستم های تمامیت گرای آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی محدود کرد.

تاکید بیش از حد بر آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی سابق، موجب کم رنگ کردن نقش برجسته فرانسوی ها و بریتانیایی ها میشود، و همچنین نوعی کم بینی تاریخی را موجب میشود که نقش کسانی که با اشغال پست های کلیدی در جوامع ما دست به جنایت زدند را کم رنگ می کند. نژاد پرستی مکانیسم اصلی سازماندهی در دوران استعمار و امپراتوری بود، و قدرتهای اروپای غربی در دوران جنگ سرد نقش بسزایی در تقویت اقتدارگرایی اروپای جنوبی

داشتند. سرکوب جنبش های حق تعیین سرنوشت محلی و ملی در ایرلند، باسک و کاتالان جز مهمی از تاریخ اروپا است.

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، کسانی که از مستعمرات سابق به اروپا مهاجرت کردند بطور وحشیانه ای مورد هدف قرار گرفتند. از خاطر نبریم که حدود ۳۰۰ نفر از الجزایری هایی که در پاریس در سال ۱۹۶۱ بر علیه جنگ الجزایر-فرانسه تظاهرات کردند یا کشته شدند و یا توسط پلیس در رودخانه سن غرق شدند.

بنابراین، آنچه ما بعنوان ناهنجاری های افراطی در تاریخ اروپا و با تمرکز بر دو سیستم تمامیت گرا به تصویر میکشیم، باعث گل آلود شدن نقش قدرت های اروپای غربی در حمایت از دیکتاتوری های دست راستی ضد کمونیستی در اسپانیای فرانکو، یونان تحت رژیم سرهنگ ها و پرتغال سالازار، میشود. این همچنین تداوم اشتیاق به اجرای برنامه های علم نژادها و اصلاح نژادی در دوران پس از جنگ جهانی دوم را از بایگانی تاریخ حذف می کند. (بطور مثال، عقیم سازی اجباری زنان کوچ گر تا سال ۱۹۷۶ در سوئد ادامه داشت).

من بشدت به تاثیرات دیکتاتوری، استعمارگرایی، علم نژادها و اصلاح نژادی اهمیت میدهم و این را فقط بعنوان یک موضوع تاریخی نمی بینم. همانگونه که در مقاله اخیرم درباره "طلوع طلایی" نوشته ام، و یا هنگامی که در باره پاندمی کوید-۱۹، وقتی که دولتهای بریتانیا و سوئد در ابتدای شروع این پاندمی سیاست "ایمنی گله ای" را بکار گرفتند، کنکاش می کنم، می بینم که میراث دیکتاتوری، استعمار و نژاد پرستی همچنان باقی است.

دیکتاتوری، همانند امپراطوری ساختاری مسلط است که فقط متعلق به گذشته نیست، بلکه اثر خود را تا به امروز بر ساختار، سیاست ها، فرآیندها و فرهنگ سیاسی که بر ما حاکم است، میگذارد.

راست افراطی قرن بیست و یک چهره های گوناگونی دارد و نمایندگان آن میتوانند در همه جا، از کاریدورهای اتحادیه اروپا در بروکسل گرفته تا در گشت های پلیسی مستقر در مرزهای جنوبی اروپا، حضور داشته باشند. جلوه های مختلف این روند را چگونه توصیف میکنید و تفاوت بین "بنیادگرا"، "افراطی"، "سرسخت" و "مافوق-راست" چیست؟ و این تمایزات چرا مهم است؟

شما باید در استفاده از این کلمات دقیق باشید وگرنه مؤثر نخواهید بود. شما نمیتوانید همه را "نازی" و یا فاشیست قلمداد کنید چرا که افراد مورد خطاب شما میتوانند براحتی نادرستی ادعای شما را اثبات کنند و شما را بی اعتبار جلوه دهند. تشکل های مختلف دارای تاکتیک ها و استراتژی های مختلفی هستند و اگر در مورد شکست دادن آنها جدی هستیم، پس نمی توانیم فقط اخلاقی برخورد کنیم. ما باید دارای استراتژی درست و تاکتیک معینی باشیم.

آکادمیسین ها "راست" را بر اساس "گروه بندی های" متفاوت مطالعه میکنند. درک این مسئله مهم است که بدانیم کدام گروه دست راستی، چه گرایشی، و چه گروه ها، احزاب و سازمانهایی از دل آن بیرون می آید. آنها فقط به دنبال دسته بندی مفاهیم هستند و متأسفانه نمیتوانند ببینند که چه چیزی در حال تغییر است. در کتاب *Europe's Fault Lines*، من از تصویر کالیدوسکوپ استفاده میکنم تا استدلال کنم که: "شکل گیری و شکل گیری-مجدد احزاب و گرایشات به مانند حرکات قطعات شیشه در کالیدوسکوپ است که با هر چرخاندن لوله، در آن اشکال و طرحهای جدیدی شکل میگیرد."

من اصطلاح "راست سخت" را بکار میبرم تا بتوان به روند های جدیدی اشاره کرد و نشان داد که چگونه این روندها از دل برنامه های به ظاهر گسسته انتخاباتی و با بکار گرفتن روش های پیشین احزاب راست میانه-مانند حزب محافظه کار بریتانیا-گرد هم میآیند و عناصری از برنامه "راست-بنیادگرا" را در برنامه خود ادغام می کنند.

"راست بنیادگرا" به احزابی اطلاق میشود که راست تر از احزاب محافظه کار سنتی هستند، بویژه از نظر تمایلشان در بکارگیری ادبیات و توریسم نژادپرستانه. این احزاب گرایش دارند که در چارچوب های دمکراتیک موجود فعالیت کرده، در انتخابات مشارکت داشته باشند و در مرز طرفداری از خشونت توقف کنند.

و بالاخره، میتوان "راست افراطی" را از "راست بنیادگرا" متمایز کرد، جریاناتی که منهای چند استثنا، خشونت را رد نمیکنند و بشکل تنگاتنگی با گذشته فاشیستی و نئو نازی کشور مرتبط هستند.

از دهه ۱۹۹۰ احزاب بنیادگرا از حاشیه به مرکز جامعه رانده شده اند و توانسته اند اقتدار خود را در سطح محلی تقویت کنند و پایه های قدرت خود را در سطح شهرداری ها و مناطق، در سراسر اروپا مستقر کنند. ما شاهد نزدیکی و همگرایی جدیدی بین "حاشیه" و "مرکز" و بین "راست بنیادگرا" با "راست سرسخت" هستیم.

در مقدمه کتاب اخیر خود توضیح می دهید که انگیزه شما برای نوشتن این کتاب نیاز به یافتن موارد جدید در باره نژاد پرستی، پوپولیسم و فاشیسم در جهان امروز و آنچیزی که او را از فاشیسم کلاسیک دهه ۱۹۳۰ متمایز میکند، میباشد. آیا می توانید توضیح دهید که چه چیزی در مورد نژاد پرستی، پوپولیسم و فاشیسم امروز متفاوت است و چرا درک این تفاوت برای سازماندهی سیاسی ما اهمیت دارد؟

فاشیسم کلاسیک در دهه ۱۹۳۰ در دوره ای از رقابت های شدید امپریالیستی بین دولت های مختلف پدیدار شد. اما شرایط امروز کاملا متفاوت است چرا که قدرت دولت ملی، که به مامور سرمایه فراملیتی تبدیل شده، کاهش پیدا کرده است. بعلاوه، فاشیسم کلاسیک در کنار "دولت ترور" فعالیت میکرد، اما در دنیای امروز سرکوب دولتی نیازی به نشانه گرفتن همه مخالفان ندارد چرا که تکنولوژی امکان سرکوب گزینشی مخالفان و جمعیت اضافی را فراهم می آورد.

آنچه که ما شاهدش هستیم جنگ های سازمان یافته توسط نیروهای پلیس بر علیه مهاجران غیر قانونی، اقلیت های قومی فقیر، سیاه پوستان و زحمتگشان سفید پوست است. تکنولوژی شرایطی فراهم آورده که دولت امنیتی بتواند بشکل خرنده در پشت درهای بسته عمل کند و دیگر نیازی برای برقراری وضعیت فوق العاده در شرایط استثنایی نداشته باشد.

متاسفانه، چنین "راه حل های تکنولوژیک" و چرخش استبدادی، در دوران پاندمی کنونی تقویت شده است. از عواقب ناشی از خانه نشینی اجباری میتوان به حضور چشم گیر نیروهای پلیس در محلات چند فرهنگی اشاره کرد، و بطور همزمان کوچگران و مهاجران کشورهای دیگر در بازداشتگاه های نظامی حبس و تحت قرنطینه های هدفمند قرار گرفته اند. در حال حاضر دولت ها از این بحران برای ایجاد سکوی جمع آوری اطلاعات سو استفاده میکنند؛ و از این طریق شرکتهای خصوصی که به مجتمع صنعتی - پلیسی، بویژه در بخش مهاجرت، متصل اند، به حساس ترین اطلاعات خصوصی افراد دست پیدا میکنند.

فاشیسم فقط یک ایدئولوژی و یا مجموعه ای از ایده ها نیست بلکه یک نگرش به زندگی انسان است. این تحولات نه تنها بمثابة تهدیدی علیه حقوق اجتماعی، مدنی و دموکراتیک محسوب میشوند، بلکه همچنین کرامت انسانی را هدف قرار میدهند.

چرا این مسئله برای سازماندهی ما اهمیت دارد؟ سازماندهی مهم است چرا که ما باید روشن کنیم که چه کسانی در زمره ستمدیده ترین ها و تحت کنترل هستند؛ ما باید توانایی این تشخیص را داشته باشیم که تاثیر قدرت دولتی بر همه ما یکسان نیست، و باید با آگاهی بر این شرایط خود را در کنار ستمدیده گان و قربانیان جامعه، سازماندهی کنیم.

در آخر، ما باید به چرندیات به اصطلاح ناسیونالیست ها پایان دهیم. اگر فکر میکنیم که قدرت دولت ملی کاهش یافته، پس چیزی که ما در حال حاضر شاهدش هستیم یک ناسیونالیسم واهی است. "راست سرسخت" ژست ناسیونالیست را میگیرد اما آنها بخشی از نخبگان جهانی هستند که از جهانی سازی منفعت میبرند. ناسیونالیسم در رقابتهای بین اربابان جهان وسیله ای برای رسیدن به هدف است. آنچه که ما میبینیم نه جنگ های ناسیونالیستی، که رقابتهای قطب های مختلف جهانی، برای نفوذ و قدرت است. هژمونی ایالات متحده در حال از بین رفتن است و محورهای هژمونی جدید در حال شکل گیری است.

در ادامه سوال قبلی بگذارید به استفاده سانسور سیاسی از کلمه "پوپولیسم" برای پند دادن همزمان به چپ و راست اشاره ای بکنیم. در بریتانیا، هم جرمی کوربین و هم نایجل فاراژ به پوپولیست بودن متهم شده اند. اما بنظر می رسد که این مسئله موجب کم رنگ شدن اختلافات مهم در چشم اندازهای سیاسی شود. چه چیزی در مورد واژه پوپولیسم از نظر شما میتواند برای امروز ما مفید باشد؟ آیا به پوپولیسم جدید احتیاج داریم؟

من اصطلاح پوپولیسم را دوست ندارم و بندرت از آن استفاده می‌کنم، دقیقاً به دلایلی که شما توصیف می‌کنید. این ابزار نخبگان قدرتمند برای حفظ وضع موجود است. این مضحک است که جرمی کوربین، که برنامه او سوسیال دمکراتیک و با عناصر انترناسیونالیسم سوسیالیستی بود، را پوپولیست بنامیم. نایجل فراژ یک دست راستی اقتدار طلب میباشد که از پوپولیسم بعنوان ابزاری برای رسیدن به هدفش استفاده میکند. سیاست‌های او بر بستر سنت‌های استبدادی جناح راست واقع شده است.

من فکر می‌کنم که میتوان تا حدی از کلمه پوپولیسم در چارچوب راست استفاده کرد، اما خانواده سیاسی که بتوانم آنرا بعنوان "پوپولیسم راست" دسته بندی کنم، نمی‌بینم. من ترجیحاً پوپولیسم را زیر مجموعه استبداد گرایی میبینم. پوپولیسم، سبک سیاسی اتخاذ شده ای توسط راست افراطی هست که میخواهد با عنصری از دمکراسی مبتنی بر نمایندگی متارکه کند. در همین راستا، آنها از اراده مردم، خلق، و یا ضرورت همه پرس‌های بیشتری از مردم، سخن میگویند، به این دلیل که میخواهند جنبه‌های مهمی از دمکراسی را بزیر بگیرند.

در واقع، بیگانه‌های پوپولیستی که در رسانه‌ها تبلیغ میشوند، بنظر میرسد که برای تحریک بدترین غرایز تخیل بومی‌گری طراحی شده باشد. یک چاه واقعی مملو از احساسات نهفته نژادی، نگرانی و وحشتی که میتواند توسط راست افراطی لبریز شود. از این نظر پوپولیسم بخشی از یک جنبش ضد دمکراتیک است. من هرگز برای پوپولیسم چپ‌گرا تبلیغ نمی‌کنم. وظیفه چپ‌گسترش دمکراسی است، نه رها کردن آن.

در تحقیقات خود به رابطه بین نئولیبرالیسم، ریاضت اقتصادی و بکارگیری ایدئولوژی بومی‌گرایی توسط راست جدید اشاره میکنید. آیا میتوانید مکانیزم‌های این رابطه را تشریح کنید؟

در حالیکه حمایت اروپا از جنگ‌های خاورمیانه و جهان عرب موجب تقویت اسلام‌هراسی و و ترسیم همه مسلمانان بعنوان دشمن شده است، ناامنی‌های ناشی از سیاست‌های نئولیبرالی و جهانی شدن اقتصاد، فضای جدیدی برای گرایش به بومی‌گرایی را بوجود آورده است، " مردم خودمان حق تقدم دارند."

بکارگیری سیاست‌های نئولیبرالی و ریاضت اقتصادی توسط اتحادیه اروپا منجر به تقویت اقتدارگرایی اروپایی هم در سطح ملی و هم در اتحادیه اروپا، که کشورهای قدرتمند و با نفوذی در عمل اهداف و برنامه کاری آن را تعیین میکنند، شده است.

هنوز معلوم نیست که آیا راست سرسخت تغییر شکل یافته، که با شورش ناسیونالیست‌های افراطی در درون جریان اصلی محافظه کار خود را مستحکم کرده است، دشمن نئولیبرالیسم است یا عزم آن هنوز معلوم نیست. در دوران پیش از پاندمی کرونا ما دیدیم که چگونه همیاری ناسیونالیسم و نئولیبرالیسم سبب شد که فرهنگ سیاسی بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا حداقل در کوتاه مدت، دچار یک چرخش غیر دمکراتیک و ضد اخلاقی به مسئله مهاجرت و فرای آن شود. اما نکته جالب این است که در شرایط پاندمی کنونی، وضعیت در حال تغییر است. این پاندمی مردم را دچار ترس و وحشت کرده است، و تمرکز راست افراطی روی مخالفت با سیاست قرنطینه و خانه نشینی اجباری تحت عنوان دفاع از آزادی‌های فردی و مدنی، به فروریزی پایه‌های حمایتی آن منجر شده است. همه چیز برای باز پس گرفتن فراهم است.

در کشورهای پسا کمونیستی عضو اتحادیه اروپا، اصلاحات نئولیبرالی تحت عنوان دمکراتیزه کردن تحمیل شدند. در این کشورها احزاب استبدادی دست راستی در حال پیشروی هستند و از خیزش‌های بزرگی که علیه عواقب "دوره انتقالی" شکل گرفته اند، استفاده میکنند.

نئولیبرالیسم با وعده‌هایش برای تحقق آزادی و آوردن ثروت هنگفت برای مردم، قادر به ارائه سناریوی منطقی و قابل پذیرشی بخصوص در زمانی که فساد همه گیر در روند سیاسی نهادینه میشود، نیست. از این منظر است که ناسیونالیسم بعنوان چسب زخم برای لاپوشانی این حقیقت، به‌مراه روایاتی علیه چند فرهنگی و مهاجرت، بکار گرفته میشود. بی‌جهت نیست که چهره‌های احزاب رسمی در مجارستان، لهستان و اسلواکی با زبان کهنه و بی‌نفس اقتدارگرایی، ملی‌گرایی قومی و دولت ملی سخن میگویند؛ و جیغ‌های داروین‌یسم اجتماعی قرن نوزدهم، مهاجرت‌ستیزی و نژاد پرستی را برای تأثیر بیشتر به آن میافزایند. در این میان و در شرایطی که ریخت و پاش‌های اربابان خود شیفته بر زخم محرومان نمک میپاشد، نیروی انضباطی مذهب از کاتولیسم تا کالوینیسم، برای حفظ کنترل اجتماعی بکار گرفته میشود.

اربابان فاسد جدید و بعضاً نه چندان جدید در کشورهایایی که تجربه چندان از مهاجرت مدرن ندارند، با سرهم کردن داستانهایی برای پوشاندن ناکامی و شکست شان برای محافظت مردم خود در برابر ویرانی های نئولیبرالیسم و ناکامی اخیرشان در مدیریت بیماری کوید-۱۹، با هشدار علیه تسلط خارجی ها در کشور هایشان، روایت قربانیان فجایع اجتماعی را به نفع خود دستکاری میکنند. "تقصیر چین است"، تازه ترین نمونه چنین روایاتی در دوره کرونا است.

اربابان نئولیبرال که زمانی ارزش های دهکده جهانی را ستایش میکردند، هم اکنون و در پاسخ به چالش ناسیونالیستی، جهانی شدن را در یک بسته بندی جدید در قالب میهن پرستی و اقتدارگرایی، عرضه میکنند. راه حل های استبدادی همواره بخشی از نئولیبرالیسم بوده و در عملکرد آن - برخلاف تظاهر صوری- آنقدر ریشه دار است که ناسیونالیست ها میتوانند پیشرفت خود را بر آن بنا کنند. تنبیه مظلومان و آسیب پذیران جامعه به همان اندازه برای استمرار نئولیبرالیسم در بریتانیا ضروری است، که برای ناسیونالیسم اقتدارگرا در مجارستان.

ناسیونالیسم، بومی گرایی، بکارگیری منش نظامی، ایجاد مرز بندی بین شهروند خودی و مهاجرین و وعده امنیت ملی در مقابله با خطر حضور مسلمان بعنوان دشمن داخلی، همه و همه وسایلی برای رسیدن به یک هدف اند: تبنای کردن مردم در اداره پلیسی جامعه با اتکا به دستگاه های تکنولوژیک امنیتی که در کنار دولت تجاری رشد کرده اند. بدین معنا، ناسیونالیسم نه تنها از نئولیبرالیسم فاصله نگرفته، بلکه شرایطی را بوجود آورده است که امکان بریدن آن از دمکراسی را فراهم میکند.

ستیزه جویی در حال گسترش راست افراطی، با سازماندهی ترور و حملات به سیاستمداران، فعالین سیاسی، مهاجران، پناهندگان و مسلمانان بطور عموم، تبدیل به یک نیروی مرگبار شده است. شما قبلاً در باره " جنبش راست افراطی برخاسته از درون مردم" و " شورش نژادی" نوشته اید. اولاً، میتوانید نوع سازمانها و ایدئولوژی هایی که ما اینجا با آنها سرو کار داریم را توضیح دهید؟ و دوماً، تا چه اندازه تهدیدی که آنها برای ثبات و دمکراسی در سطح عمومی و همچنین برای گروه های مشخص و افراد در سطح محلی ایجاد میکنند، جدی است؟

من نمیتوانم ادعا کنم که این نیروهای فرا پارلمانی و یا شبه پارلمانی دارای یک ایدئولوژی منسجم هستند و تنها ایدئولوژی واقعی آنها نژاد پرستی و جنگ نژادی است. اما میتوان به تئوریهای توطئه گوناگونی که در فضای مجازی در حال چرخش است اشاره کرد: از تئوری تصاحب اروپا توسط اسلام رادیکال (eurobia) تا نسل کشی سفیدپوستان گرفته، و جایگزینی قومی-ناسیونالیستی تا تاکیدات خشن راست افراطی بر برتری نژادی سفید پوستان.

تشکیلات های راست افراطی میتواند شامل دسته های مختلفی از قبیل رنجرهای دست راستی مستقر در مرزها گرفته تا اوباشان طرفدار فوتبال، گروه های ورزش رزمی، "ناسیونالیست های خود گردان" تا سیاست هویتی، باشند. در کتاب *Europe's Fault Lines* توضیح میدهم که راست افراطی شامل صحنه ای سیال و در حال جهش و تحول است. این تشکیلات های ایدئولوژیک بشکل نرمی در یک شبکه بهم وصل هستند که گاهی اوقات، در فضاهایی که توسط زیر فرهنگ های مشخص بطور نمونه حول موسیقی، فوتبال و یا ورزش های رزمی شکل میگیرند، بهم نزدیکتر و یا از هم دور میشوند.

راست افراطی نمیتواند در شرایطی که دولت قادر به انجام وظایف خود است تهدیدی برای ثبات و دمکراسی محسوب شود. کشور های اروپایی قدرت فراوانی برای برخورد و مقابله با راست افراطی دارند اما مشکل اینجاست که آنها حضور راست افراطی را نادیده میگیرند. دلیل این امر این است که راست افراطی در درجه اول اقلیت های قومی را مورد هدف قرار میدهد و کاری به کار دولت و یا نهادهای وابسته به دولت ندارد.

در یک شرایط مشخص ملی، نیروهای مافوق دمکراسی میتوانند بعنوان ابزاری در شرایط بحرانی تبدیل شوند؛ آنها میتوانند کارهای کثیفی را انجام دهند که هیچ دولتی نمیتواند مستقیماً سازمان دهد. اما اینها تهدید رو به رشدی علیه برخی از گروه ها و افراد محسوب میشوند. ما شاهد گسترش حملات به مساجد، کنیسه ها، و همچنین حمله به انسان دوستانی هستیم که در مرز ترکیه و یونان و در جزایر یونان به کمک پناهندگان شتافته اند. یک نژادپرستی راه را برای نژادپرستی دیگر باز می کند. شرایط شدت خطرناک است و من شخصاً هیچ دوره ای را در زندگی خودم بخاطر ندارم که وضع این چنین بحرانی بوده باشد. باید بویژه توجه داشت که رسانه های اجتماعی نقش مهمی در شعله ور کردن تنش ها و بسیج فوری نیروهای ارادل و اوباش ایفا میکنند.

امروزه خشونت راست افراطی در اروپا چگونه خود را نشان میدهد؟

یک خشونت هولناک و بطور سیاسی سازمانیافته و با انگیزه های نژادی هم اکنون در اروپا در حال بوقوع پیوستن است. خشونت سازمانیافته بیشتر در قلب مناطق صنعت زدایی شده و کشاورزی و یا در شهرهای بندری و مناطق ساحلی، جایی که محل برپایی کمپ های مهاجران غیر قانونی و کوچ گران است، رخ میدهد. مهاجران ساکن این کمپ ها مورد حمله وحشیانه چماقداران راست افراطی و یا پلیس قرار میگیرند و گاهی اوقات تمایزی بین شیوه های نیروهای پلیس و چماقداران دیده نمیشود.

در اوت ۲۰۱۸ در شهر شمینتیس ایالت زاگسونی در آلمان، "خارجیانی" که توسط ترکیبی از نونوازی ها، اراذل و اوباشان و متعصبان طرفدار فوتبال مورد هدف قرار گرفتند، بطور آشکار خشونت سازمانیافته این گروه ها و همدستی پلیس با آنها را، علیه خود تجربه کردند. هانس-جورج ماسن، رئیس سرویس اطلاعاتی فدرال، در حالیکه پلیس دو روز کامل کنترل خیابانها را از دست داده بود، از اشاعه "اخبار جعلی" در مورد خشونت علیه خارجی ها شکایت کرد و اعلام کرد که ویدئویی که نشان میدهد که خارجی ها توسط نژاد پرستان شکار میشوند، جعلی است. ماسن یک ماه پس از اظهارات تند و تیز در مورد آن واقعه اخراج شد، اما او هنوز عضو حزب دمکرات مسیحی آنجلا مرکل است. او همچنان یکی از طرفداران پرو پا قرص فراکسیونی درون حزبی بنام وتریونیون (Werteunion) است که در سال ۲۰۱۷ بعنوان اعتراض و برای مقابله با سیاستهای پناهندگی صدراعظم آلمان تشکیل شد.

این مشکل فقط مختص به آلمان نیست. در سراسر اروپا پلیس و سرویس های اطلاعاتی بطور سیستماتیک، ناکارآمدی خود را در دفاع از قربانیان خشونت های راست افراطی نشان میدهند و همزمان با رشد و گسترش فاشیسم، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم با آنها همکاری می کنند. این تئوری، باید از دو منظر فهمیده شود: به معنای فعال آن - "ایجاد ارباب، اغماز و یا همکاری کردن"؛ و بعنوان غیر فعال - "چشم پوشی عامدانه" و یا "اعلام بی اطلاعی عامدانه". هر دو شکل باید از نظر "اخلاقی، قانونی یا رسمی" محکوم شود.

لازم نیست که بدنبال شواهد محکم برای اثبات حمایت بخش هایی از پلیس و ارتش از راست افراطی باشیم. سربازان و ماموران پلیس در شماری از توطئه های تروریستی راست افراطی در سراسر مناطق اصلی اروپا و بریتانیا دخیل بوده اند. در بریتانیا سربازان وظیفه به دلیل عضویت در گروه تروریستی راست افراطی "اقدام ملی" (National Action) تحت پیگرد قانونی قرار گرفته اند. گزارش بنیاد ژان ژورس در فرانسه با عنوان "پادگان ها به چه کسی رای میدهند؟" درباره حمایت فزاینده از نیروهای راست افراطی در میان جوامعی با حضور چشم گیر نیروهای نظامی و شبه نظامی، هشدار داده است. اولین توصیه گزارش تحقیقی پارلمان فرانسه در باره راست افراطی، نظارت بیشتر بر نیروهای نظامی و نظامیان سابق است که با گروه های راست افراطی در هم تنیده اند.

اما این ابتکارات پراکنده و روند بسیار کند کمیته های تحقیقی، قادر به پاسخگویی به میزان خطر قابل توجه این جریانات نیست. مقامات دولتی در بهترین حالت در خواب خرگوشی فرو رفته اند. آیا مداخله عمیق و سیستماتیک و نفوذ نوازیهای عضو "طلوع طلایی" (Golden Dawn) که تمامی اعضای پارلمانی شان هم اکنون در حال محاکمه هستند، در پلیس و نیروهای نظامی یونان، و همچنین افشاگری های اخیر در مورد توطئه گروه یونینتر (Uniter Group) در آلمان، نمیتواند به عنوان زنگ خطر جدی بحساب بیاید؟

حزب نئونوازی "طلوع طلایی"، زمانی که معلوم شد که در درون یک واحد نخبگان نیروهای نظامی که نقشه کودتا داشتند، رخنه کرده بود، سومین حزب بزرگ در پارلمان یونان بود. این حزب همچنان در درون "نیرو های کنترل و مقابله سریع" (Force of Control Fast Confrontation) از قبیل سرویس اطلاعات ملی، یگان ویژه ضد تروریسم، پلیس مهاجرت و جوخه های دلتا (DELTA) نفوذ دارد.

در همین حال، گروه یونینتر همچنین یک شبکه متشکل از سربازان سابق و فعلی در دو کشور آلمان و اتریش است که در حال حاضر بدلیل سرعت اسلحه و مهمات از منابع بوندس ور (Bundeswehr) و تهیه لیست ترور از سیاستمداران و فعالین چپ، تحت پیگرد قانونی است.

اروپا نه تنها سابقه طولانی در زمینه نژادپرستی و اقتدارگرایی دارد، بلکه از طرف دیگر دارای سابقه طولانی در سازماندهی علیه فاشیسم و استبداد است. آیا می توانید توضیح دهید که از نظر شما اهمیت سازماندهی در برابر ظهور

مجدد فاشیسم و خشونت های مرتبط با بیگانه هراسی چیست؟ چه استراتژی و تاکتیک را باید دنبال کرد؛ و با چه هدفی؟

برای دفاع از پلورالیسم فرهنگی، چیزی که لازمه و بنیان اصلی دموکراسی است، ما به یک جنبش ضد فاشیستی نیاز داریم. اما این جنبش همچنین باید ضد نژاد پرستی باشد و قادر باشد در درون محلات ریشه بدواند. سازمان دادن چنین جنبشی باید در مرکز برنامه های پلورالیسم سوسیالیستی و نوسازی فرهنگ دموکراتیک چپ و پذیرای بهترین سنت های انسان دوستانه اروپایی باشد. این جنبش فقط بمعنای بسیج علیه فاشیست ها نیست – این بخودی خود خیلی مهم است – اما همانطور که مبارزان ضد فاشیست یونان استدلال میکنند، "مبارزه سیاسی تعیین کننده نوع دنیایی است که ما میخواهیم در آن زندگی کنیم – این یک نبرد برای دموکراسی، همبستگی و عدالت اجتماعی است."

در مقایسه با جنبش هایی که در اوج مقاومت های دهه ۱۹۷۰ رخ داد، جنبش ضد فاشیستی کنونی به لحاظ نژادی و جنسیتی متنوع تر است. جنبش ضد فاشیسمی که دوباره سربرآورده است پاسخ زنده و پویایی است به درک ساختگی اربابان جهان از چند فرهنگی و فرصت های برابر برای همگان.

نبرد علیه فاشیسم یک نبرد مشترک است که همه ما را بعنوان یک جمع مترقی و فراگیر متحد می کند تا بتوانیم با عزم راسخ علیه دشمن مشترک بجنگیم. اما برای آنکه جنبش ضد فاشیسم کنونی بعنوان یک آلترناتیو مادی و فرهنگی علیه نئولیبرالیسم و فاشیسم رشد کند، باید که سازماندهی علیه فاشیسم را با نقد همه نهادها و فرهنگ هایی که فاشیسم را تغذیه میکنند، تلفیق کند. هر بار و در همه مواردی که خشونت های نژادی توسط اوباشان صورت میگیرد، ما باید بتوانیم در اسرع وقت نیروهای خود را در سطح ملی و اروپایی بسیج کنیم.

برگرفته از:

“Far-Right Political Terror in Europe”: Interview with Liz Fekete, ROAR Magazine, Issue 10, Summer 2020. Available from: <https://roarmag.org/magazine/far-right-political-terror-in-europe/>